



## نگاهی به احوال و آثار و افکار شیخ احمد سرهندي کابلي

معروف به مجدد الف ثاني (۹۷۱ - ۱۰۳۴ هجری)

مؤسس سلسله نقشبندیه مجددیه، ابوالبرکات بدرالدین شیخ احمد سرهندي امام ربانی مجدد الف ثاني، در ۱۴ شوال ۹۷۱ ه. ق، مصادف با ۲۶ مه ۱۵۴۶ م. پابعرضه وجود گذاشت. پدرش شیخ عبدالاحد فاروقی کابلی که از مریدان و خلفای شیخ رکن الدین<sup>۲</sup> پسر شیخ عبدالقدوس گنگوهی<sup>۳</sup>، از علمای طراز اول دوران خود بشمار بود.

آثار بزرگی و شرف، از همان اوان طفولیت، از ناصیه اش هویدا بود. وی تحصیلاتش را از حفظ کلام الله مجید شروع کرد. سپس از محضر پدر بزرگوارش اکتساب فیض نمود و دیری نپایید که در وی استعدادی پدید آمد که غرامش علمیه را بنحو احسن حل میکرد. بنا بگفته محمد هاشم کشمیری علوم متداوله را از پدرش آموخت و برای برخی دیگر، از حوزه های درسی علمای معاصر استفاده کرد. بعداً به شهر سیالکوت (که در قرن اخیر بعنوان زادگاه اقبال لاهوری شهرت جهانی یافت) رفت و عضدی و دیگر کتب این قبیل را، پیش مولانا کمال الدین کشمیری خواند و برای خواندن بعضی کتب عامی دیگر در حلقه درس شیخ یعقوب صرفی شرکت جست و اجازه تفسیر واحدی را، با جمیع مؤلفاتش چون بسط و وسیط و اسباب نزول، و نیز تفسیر بیضاوی را، با جمیع

\* آقای محمد سلیم اختر. از محققان جوان پاکستانی

مصنفاتش چون منهاج الوصول و غاية القصوى وغيرهما و صحيح بخارى را، با جمیع مولفانش چون ثلاثیات و ادب مفرد و افعال العباد و تاریخ و غیرذالك و مشکوه تبریزی و شمایل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و قصیده برده شیخ سعید بوعصری و حدیث مسلسل را، از عالم ربانی قاضی- بهلول بدخشانی دریافت. قاضی بدخشانی، اجازه این کتب و حدیث مسلسل را از شیخ عبدالرحمن بن فهد داشت که او و آباء او در آن بلاد معظمه، از کبار محدثین و خاندان ایشان، ابا عنجد، بیت- الحدیث<sup>۴</sup> بود پس از فرا گرفتن علوم معقول و منقول و فروع و اصول در سن هفده سالگی در شهر آباءنی خود که سرهند میباشد، مسند تدریس آراست و مدتی تشنگان علم را سیراب گردانید. در بیست و یک سالگی به پایتخت آگره روی آورد و با ابولفضل علامی و ملک المشعراء فیضی فیاضی صحبتهایی داشت. درست، در همین صحبتها و بحثهایی که در آنجا انجام میگرفت، وی نخستین مرتبه به عوامل و انگیزه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی متعلق به دوره اکبر شاهی پی- برد و باخیالات و اندیشه‌های ندیمان و مصاحبان شخصی او آنگاه شد<sup>۵</sup>. چون اقامت وی در آگره طول کشید، پدرش با آنکه خیلی سالخورده بود بدنالش با آگره آمد. یکی از عزیزانش وقتی علت مسافرتش را جویا شد، فرمود: «شوق ملاقات فرزند دلنند شیخ احمد سلمه نمالی. چون وی را، بنا بر بعضی ضروریات نزد ما آمدن میسر نبود! ما آمدیم»<sup>۶</sup>.

شیخ عبدالاحد فاروقی، به فرزند خود علاقه مفراطی داشت و هر چه بیشتر در تربیت روحانیش میکوشید و اکثر اوقات، دقائق علوم دینی و اسرار یقینی را با وی در میان میگذراند. وقتی بعد از دیدار فرزندش آهنگ برگشت به سرهند را ساخت، شیخ احمد نیز همراهش شد و مادام که پدرش در حیات بود، پا از سرهند بیرون نگذاشت و شبانروز، در صحبت پدر حضور یافته از فیوض روحانیش بهره‌ور میگرددید. صاحب زیادة المقامات مینویسد: «پیش از آنکه سه خدمت حضرت باقی بالله قدس سره مشرف گردند، در خدمت والد ماجد، همواره در وطن بکار باطن و درس علوم ظاهری میگذرانید<sup>۷</sup>». خود در رساله مبدا و معاد از احسانات پدر پنین یاد میکند: «این درویش را نسبت فردیت از پدر بزرگوار حاصل شده<sup>۸</sup>». شوق زیارت سرزمین شریفین، از دیرباز، در دلش موج میزد ولی بعلت پیر بودن پدرش صلاح نمیدید او را تنها بگذارد و بسافرت طولانی دست بزند؛ در سال ۱۰۰۷ ه. ق پدرش بدرود حیات گفت، و سال بعد، وی، بهخواست حج رخت سفر بربست و عازم دهلی شد. قضا را در آنجا با یکی از رفقای قدیمیش مولانا حسن کشمیری بر خورد، که ورود خواجه محمد باقی بالله، یکی از عرفای نامبردار سلسله نشاندید، را برایش تعریف کرد و گفت: «طلاب از یک نظرش، آن یابند که از اربعینات متکثره و ریاضات متواتره نیابند<sup>۹</sup>». شیخ احمد که محسنات و مزایای این سلسله را قبلا از پدر فتیدش هم استماع نموده بود، وقتی این مژده را شنید در پوست نمی گنجید و با تمام اشتیاق در خدمت خواجه محمد باقی بالله حضور بهم رسانید. خواجه محمد باقی بالله هم از دیدارش خیلی خوشحال شد و با آنکه

هیچوقت کسی را مکلف بحضور در مجلس خود یا حلقه بگوش شدن به سلسله نقشبندیه یا در برابر عزیمت حج بیت الله بگوشه نشینی در خانقاه خود، تحریرض نمیگرد، از شیخ احمد خواستار آن شد که «هر چند اراده سفر مبارک در پیش دارید، اما چند روز میتوان با فقراء صحبت داشت. لافل ماهی یا هفته ای، چه مانع است؟<sup>۱۰</sup>» شیخ احمد با قامت یک هفته رضا در داد، ولی دو روز هم تمام نشده بود که صحبت خواجه محمد باقی بالله تأثیرش را نشان داد و «شوق انابت و اخذ طریقه حضرت خواجه گان بزرگوار حضرت ایشان استیلا نمود.» خواجه محمد باقی، بدون هیچگونه استخاره ای وی را در خلوت طلبیده بذکر دل دلالتم نمود، چنانکه دل او هم در آن لحظه گویا شد و «آرام و خلوت و التذات تمام روی نمود» خواجه محمد باقی بعدها سرعت سیرش را چنین توجیه میفرمود:

«ایشان از محبوبان و مرادان اند و این سرعت سیر ایشان از آنست»<sup>۱۱</sup> و هنوز مدت زیادی بر حضور وی، در صحبت خواجه محمد باقی بالله، نرفته بود که حضرت خواجه طی نامه ای یکی از ارادتمندانش راجع باو و خاندانش چنین اظهار نظر کرد: «هوشیخ احمد، نام مردی است از سرهنگد، کثیر العلم و قوی العمل. روزی چند فقیر با او نشست و برخاست کرده، عجایب بسیار از روزگار اوقات او مشاهده نموده، بآن ماند که چراغی شود که عالمها از روشن گردد. الحمد لله تعالی، احوال کتبه از مرا یقین پیوسته و این شیخ مشارالیه برادران و اقربا دارد، همه مردم صالح و از مایه عامه، چندی را دعا گو ملازمت کرده، از جواهر عالیه دانسته. استعدادهای عجیب دارند. فرزندان آن شیخ که اطفال اند، اسرار الهی اند. بالجمله شجره طیبه اند انبیه الله نباتاً حسناً»<sup>۱۲</sup>.

مکتوب خواجه محمد باقی اگر از یکسوی، دلیل بر استعداد و لیاقت مرید است از دیگر سوی نمودار بل شاکر مسکنت و تواضع و افتادگی طبع مرشد، نیز می باشد. نامه ای که شیخ احمد بعد از اکتساب فیض از محضر مرشد، به رفیق قدیم که وی را بحضرت خواجه دلالتم نموده بوده، برای ابراز تشکر و اظهار امتنان مرقوم داشته، نمایانگر عظمت حقیقی و شخصیت والای خواجه محمد باقی هم هست. مکتوب خواجه قبلاً نقل افتاد حال برای اینکه یکنوع توازن و تعادلی حاصل آید، نامه شیخ احمد سرهنگدی بعنوان مولانا محمد حسن کشمیری نیز نقل میگردد:

«فقیر در ادای شکر نعمت دلالتم شما اعتراف بقصور دارد و در مکافات آن احسان شما معترف بعجز... این همه کار و بار مبنی بر آن نعمت است و این دید و داد مربوط بآن احسان، بحسن توسط شما آن داده اند که کم کسی دیده است و بیمن توسط شما آن بخشیده اند که کم کسی چشیده. از خیرات و اذوات و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظهورات همه راز مینهای راه عروج ساخته به نازل و ممول رسانیده اند. لفظ قرب، از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است و الا فلا قرب ثمة و لا وصول و لا عباره و لا اشاره و لا شهود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا زمان و لا مکان و لا احاطه و لا سربان و لا علم و لا معرفت و لا جهل و لا حیره -

چگویم من از آن مرغی نشانه  
 ز عنقا هست نامی پیش مردم  
 که با عنقا بسود هم آشیانه  
 ز مرغ من بود آن نام هم گم

چون اظهار این احسانهای خداوندی، جل سلطانده که در عالم اسباب ظهیر آن مرتب بسر  
 آن نعمت شما بوده است، در ضمن چند فقره مندرج ساخته در قید کتابت در آورده بود که کلماتی از  
 شکر آن نعمت شما را ادا یابد. ۱۳

در رحله اول، شیخ احمد سرهندی در حدود سه ماه ۱۴ در دهلی اقامت ورزید و در هنگام  
 مراجعتش به سرهند، خواجه محمد باقی ویرا خلعتی پرشانید و اجازه ای کامل اعطای نمود. نه همین  
 بس، بلکه جمعی از طالبان صادق خود را نیز در خدمتش گماشت. سرهند، رسیده شیخ احمد، مسبب  
 الامر مرشدش بد تربیت طالبان حق مشغول گردید ولی طولی نکشید که دگر گونشی در مطبعتش روی آورد  
 و جذبۀ عزلت بر خواهش صحبت غالب آمد. ولی این وضع هم زود بر گذشت و وی با تائید طالبان  
 بازگشت. چندی بعد وی دوباره رهسپار دهلی شده خدمت خواجه باقی رسیده استغاده نهائی برد.  
 سومین و آخرین مرتبه بعد از سرسپردگی، در حین حیات مرشدش، وی وقتی بد دهلی آمد  
 که آثار ضعف بدن در حضرت خواجه بسیار ظاهر بود و امید حیات کمتر مانده. خواجه مومنان باقی  
 فرزندان شیرخوار خود، خواجه عبیدالله و خواجه عبدالله، را طلبداشته از شیخ احمد التماس  
 توجه در حق آن دو نور دیده نمود و کلمات مدحت آمیز زیادی در وصفش بر زبان راند. بعد از این  
 شرفیابی، شیخ احمد سرهند بازگشت ولی زود، بنا به اشارت مرشدش، راه لاهور پیش گرفت.  
 ورودش به لاهور خیلی موفقیت آمیز بود. در زیده المقامات آمده است: «بسا از خواص و عوام در  
 سالک ارادت آن غوث الا نام در آمدند و صحبت گرم شد و حلقه و شغل مراتبه امتناع پذیرفت» ۱۵

در لاهور بسر میبرد، که ناگهان ۲۵ جمادی الثانی ۱۰۱۲ هـ. ق مطابق با ۳۰ نوامبر  
 ۱۶۰۳ م خواجه محمد باقی جان بجان آفرین سپرد. پس جرد استماع این خیر ناگوار، شیخ احمد راه  
 دهلی پیش گرفت و بحضور در آرامگاه ابدی مرشد خویش مشرف گردید. بعد از آن، معمولش  
 این بود که همه ساله در شهر جمادی الثانی که ماه ارتحال حضرت خواجه بود، زیارت آرامگاهش،  
 از سر هند بد دهلی، می شافت ۱۶

حال که از شرح حالش پرداختیم، میرد ازیم به معرفی آثارش: در دوره اکبر شاه مغول شکوه  
 و شبهاتی عجیب، درباره نبوت و مقام صاحب نبوت بوجود آمده بود ۱۷ کتب و رسائلی، بمنظور  
 رفع توهم و دفاع و تحفظ مقام ختمی مرتبت و تخطئه ورد عقاید باطله، نگاشته آمد. برجسته ترین  
 آنها مدارج النبوه<sup>۱۸</sup> تألیف شیخ عبدالحق محدث دهلوی<sup>۱۹</sup> پیشرو و مستر شد بنام شیخ احمد سرهندی  
 میباشد.

اولین و قدیمی ترین اثر شیخ احمد سرهندی نیز در همین زمینه است، بنام «اثبات النبوه». در این رساله اقتباسات زیادی از المنتقین الضلال و المفصح عن الاحوال امام غزالی

عایه‌الرحمه نقل گردیده است. در بعضی نسخه‌های این رساله اسمش «تحقیق النبوه» هم ضبط شده است. رساله بزبان عربیست.

دیگر رساله «درواخی». در سال ۱۵۸۸/۸۹ هجری قمری عبد الله خان اوزبک مشهد مقدس را محاصره کرد. علمای شیعی مذهب آن بلده مقدسه رساله‌ای در بیان ودفاع عقایدشان نوشته پیش علمای ماوراءالنهر فرستادند. این رساله، بمرور زمان، بین مسلمانان شیعی مذهب شبه قاره اقبال شایانی کسب کرد. شیخ احمد سرهندی، در اثر مورد بحث این رساله را تخطئه کرده است. سده‌نگر رساله تهللیه. که در شرح اسرار و غوامض کلمه طیه می‌باشد. محتویات این رساله، در بسیاری از موارد با مطالب اثبات النبوه یکسان است. در تألیف این رساله، آثار بزرگان چشتی مسلک هند، از جمله مخدوم عبدالاحد و شیخ عبدالقدوس، و صوفیه وحدت الوجودی، مثل محی الدین ابن عربی و صدر الدین قونوی سخت مورد استفاده قرار گرفته است. نظام قطب و ابدال و اوتاد که اولین مرتبه، بصورت منظمی، بوسیله ابن عربی<sup>۲۰</sup> ارائه شده در این رساله نیز منعکس گردیده است.

چهارمین اثر وی، رساله معارف لدنیه است. درین رساله بیشتر به جنبه‌های گوناگون معرفت الهی و تطبیق شریعت با طریقت توجه شده است. یکجا به صوفیه‌ای که رفتارشان مطابق با شریعت اسلام نبوده چنین حمله می‌کند: «... عجب است از بعضی درویشان خام نا تمام که کشف خیالی خود را اعتبار نموده بانکار و مخالفت این شریعت باهره اقدام مینمایند و حال آنکه موسی علی - نبینا و علیه الصلوه والسلام باین کلیمی و قرب، اگر زنده می‌بود، غیر از متابعت این شریعت امر دیگر نمی‌نمود»<sup>۲۱</sup>

پنجمین اثر وی، رساله هداة و معاد نام دارد. و بحقیقت انتخابیست از بیاض وی که توسط یکی از خلقایش - محمد صدیق بدخشی - گردآوری گردیده است. در روشن ساختن بعضی زوایای زندگی نویسنده، این رساله حایز اهمیت بسیار است.

علاوه بر این، شیخ احمد سرهندی سه دفتر از مکتوباتش را هم برجای گذاشت که اسامی تاریخی شان بدین قرار است:

۱ - در المعرفه ۲ - نور الخلاق ۳ - معرفت الخلاق دفتر اول ۳۱۳، دفتر دوم ۹۹ و دفتر سوم ۱۲۳ مکتوب را شاملست و عدة مکتوبات رویهمرفته به ۵۳۶ بالغ میگردد. مرور در این مکتوبات از یکسوی، به شناسائی اوضاع آن زمان کمک میکند، و از دیگر سوی، جوانب مختلف علوم اسلامی و زوایای گونه‌گون تصوف و عرفان حقیقی را هم می‌نمایاند. یک چراغی است درین خانه که از پرتو آن هر کجای نگری انجمنی ساخته‌اند وجود نسخه‌های خطی متعدد از این مکتوبات، در کتابخانه‌های پاکستان و هندوستان و ایران و ترکیه و اتحاد جماهیر شوروی و مصر، دالیست بر اقبالی که این مکتوبات از آن برخوردار بوده و هست. اقباساتی از این مکتوبات، بزبان انگلیسی نیز، برگردانده شده است<sup>۲۲</sup>

شیخ احمد سرهندی، در احیای شریعت و امحای بدعت و تصنیف تصوف مبداءه کوشید و گامهای بسیار مؤثر و بلند در مهار ساختن نهضت‌های احیاء و تجدید هند برداشت، چون با ذکر یکایک آنها سخن باطاله خواهد کشید، خوانندگان گرامی را به کتب و مقالات و بحثهای مستوع و متقن که بخصوص در این زمینه، بوسیله پژوهشگران، بعمل آمده است حواله می‌دهیم<sup>۲۳</sup> و به بررسی افکارش می‌پردازیم. شاه فکری که شیخ احمد سرهندی ارائه داد در زمینه عرفان نظری است و وحدت‌الشهود نام دارد. در زمان شیخ احمد سرهندی، بین هندوان فکر یکنوع تجدید و احیاء تولید شده بود. حکمت عملی اکبر شاه مغول در مورد این قوم هم، این فکر را تا حدی تقویت بنشاند. علاوه بر آن، در هندوستان آندوران، نهضت دیگری میان هندوان بسنظور تساوی حقوق بین طبقات مختلف آئین‌ها<sup>۲۴</sup> و برای مقابله با ایلغار و پیشرویهای دین مبین اسلام با اسم «بهکتی»<sup>۲۵</sup> در جریان بود. این نهضت تهدیدهایی برای اسلام در شبه قاره در برداشت. اولاً هندوانیکه، در نتیجه عدم مساوات حقوق و مزایای مذهبی در دین و جامعه خودشان، باسلام روی آورده بودند، به ترک گفتن این دین و جامعه شروع کردند و بدین آبائی شان برگشتند. ثانیاً راههای پیشرفت و گسترش اسلام بین بومیان هند مسدود گشت. صوفیه وحدت الوجودی آندوره، بین اسلام و ادیان دیگر، هیچ امتیازی قائل نبودند و عقیده‌شان بر این بود که همه ادیان در حقیقت بمشابه راههایی مختلف میباشد، برای وصول به معرفت الهی. بعبارت اخری آن حس و ذوق لطیفی که بوسیله آن، مسلمانان شبه قاره، دین مبین اسلام را از ادیان دیگر متمایز میدیدند، در معرض نابودی قرار گرفت.

شیخ عبدالحق محدث دهلوی (۹۵۸ - ۱۰۵۲ هـ) که فرزند يك خانواده ایرانی بود. که در نتیجه حملات مغول بخاك ایران، به هندوستان مهاجرت کرد و همانجا گل کرد و بندها عظمت و بزرگی خودش را حفظ کرده است، در احبارالاخیار فی اسرالا براد صحبتی را که بین عمش شیخ (ذق الله مشتاقی و جدش شیخ سعدالله رفته است نقل میکند که روشنگر همین مطلب است. عبارت اخبارالاخیار بدینقرار است: «خدمت عمی میفرمودند: روزی از ایشان (شیخ سعدالله) پرسیدم این کبیر مشهور که بشپندهای وی میخوانند مسلمان بود یا کافر؟» فرمودند: «موحد بود». عرضم کردم که موحد مگر غیر کافر و مسلمان است؟ فرمودند: «فهم این معنی دشوار است. خواهید فهمید»<sup>۲۶</sup> تداول این فکر در میان صوفیه مسلمان آن سامان، بطور غیر مستقیم. باعث تحکیم سنگرهای فکری هندوان میشد. شیخ احمد سرهندی متوجه این خطر شده درصدد حل این قضیه برآمد و نظریه تازه‌ای (که آغازش را بخواجه علاء الدوله سمنانی نسبت می‌دهند) ارائه داد و برای قبولاندن آن دلائل و براهینی آورد و پافشاری زیاد بخرج داد. این نظریه، نظریه وحدت‌الشهود بود. شیخ احمد، توحید وجودی را پائین تر از توحید شهودی میدانست ولی کاملاً مخالف آن بود. بلکه در یکی از مکتوباتش درباره ابن العربی مینویسد: «شیخ برهان متقدمان ابن طائفه آمده و حجت متأخران گشته، معذالك دقائق کثیره درین مسئله مخفی مانده است و اسرار نامنضمه ظهور

نیامده که فقیر با اظهار آن توفیق یافته است و به تحریر آن مبشر گشته.»<sup>۲۷</sup> با اینهمه در بعضی موارد، نسبت به آثار ابن عربی، قضاوت‌هایی کرده که نمودار اختلاف شدیدش با نظرات اوست. یک‌جامینویسد: «ما را با نص کار است نه به فص ما را فتوحات مدینه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است»<sup>۲۸</sup>.

این رفتار احتیاط آمیز شیخ احمد سرهندی نسبت به آثار شیخ محی الدین ابن عربی یسابقه نیست. پیش از وی هم کسانی بوده‌اند که همین نظر را داشته‌اند، از جمله شیخ عبدالوهاب متقی شاذلی، استاد شیخ عبدالحق محدث دهلوی. شیخ محدث دهلوی در زادالمتقین می‌نویسد: «یکبار شخصی کتاب فتوحات مکیه برای فروختن آورد. فقیر در آن رغبت کرد. گفتند: اگر استطاعت اتباع آن دارید بخريد و مطالعه کنید که این کتاب علوم بسیار و فواید بی‌شمار دارد، اما بشرطیکه در مشکلات و مبهمات آن درنیفتید، از واضحات آن محظوظ شوید و از سر مبهمات وی در بگذرید.»<sup>۲۹</sup> همچنین راجع به انسان الکامل عبدالکریم جبلی، نظر شیخ متقی ابن بود؛ «در وی زهر است، شکر اندود.»<sup>۳۰</sup>

دوشا دوش خدمات مثبت و کارهای ارزنده‌ای که شیخ احمد سرهندی انجام داد، بیان و انشای بعضی اسرار و احوال صوفیانه‌ای که از وی سرزد و نیز برخی ادعاهای شخصی که ابراز داشت، مراتب تشویش و نگرانی معاصرانش را فراهم آمد و شهرت خودش هم صدمه وارد ساخت و بطور غیر مستقیم، کوشش‌هایی که در زمینه احیای دین در جریان بود، نیز سست شد.

در سال ۱۰۲۸ ه.، جهانگیر پادشاه، بنا به اشارت و توصیه علمای وقت<sup>۳۱</sup> او را برای استیضاح در این مورد، بدربار احضار کرد و با اینکه بگفته بعضی تذکره نویسان، از جمله میوشلاعلی آزاد باگروامی،<sup>۳۲</sup> مفتی غلام سرور لاهوری<sup>۳۳</sup> و مولوی رحمان علی،<sup>۳۴</sup> توضیحات وی جهانگیر را مطمئن ساخت ولی خود جهانگیر چنین مینویسد: «از هر چه پرسیدم جواب معنول نه‌انست سامان نمود و با عدم خرد و دانش، بغایت مغرور و خودپسند ظاهر شد. صلاح حال او منحصر درین دینم که روزی چند در زندان ادب مجوس باشد تا شوریدگی مزاج و آشفتگی دماغش قدری تسکین پذیرد و شورش عوام فرو نشیند. لاجرم به‌انی‌رای سنگدان حواله شد که در گوالیار مقید دارد.»<sup>۳۵</sup> مدت بازداشتش را - تذکره نویسان، یک الی سه سال نوشته‌اند. در باره رهائی‌اش از زندان جهانگیر مینویسد: «بحضور طلب داشته خلاص ساختم. خلعت و هزار روپیه عنایت نموده در رفتن و بودن مختار گردانیدم»<sup>۳۶</sup>

اینکه جهانگیر وی را در رفتن و بودن مختار گردانید، مؤید تذکره‌هائست<sup>۳۷</sup>. در زبده المقامات نوشته است: «او آخر عمر ... دو سه سال از مزاحمت سلطان وقت، مصحوب عسکر، ببعضی بلاد مرور ایشان روی داد»<sup>۳۸</sup>

بعده از آن، با اجازه جهانگیر، سرهندی برگشت و در ۲۸ صفر ۱۰۳۴ ه. مطابق با ۱۳ نوامبر ۱۶۲۴ م از جهان فانی به سرای باقی شتافت.

## پینوشت‌ها

- (۱) زبدة المقامات، کانپور، ۱۳۰۷ هـ. ق.، ص ۱۲۶ (۲) برای شرح حالش ن. لکزبدة المقامات، ص ۱۰۱ (۳) برای شرح حالش ن ک، اخبارالاخيار فی اسرارالابرار تألیف شیخ - عبدالحق محدث دهلوی، دهلی، ۱۳۰۹ هـ. ص ۲۱۵ - ۲۱۸ (۴) زبدة المقامات. ص ۱۲۸ (۵) اردو دایرة معارف اسلامیه، باهتمام دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۶۴ م، ج ۲، ص ۱۲۶
- (۶) زبدة المقامات، ص ۱۳۳ (۷) همانکتاب، ص ۱۳۶ (۸) همانکتاب، ص ۱۳۳ - ۱۳۴ (۹) همانکتاب، ص ۱۳۸ (۱۰) همانکتاب، ص ۱۳۹
- (۱۱) زبدة المقامات، ص ۱۴۴
- (۱۲) همان کتاب، ص ۱۴۴ - ۱۴۵
- (۱۳) زبدة المقامات ص ۱۳۸ - ۱۳۹
- (۱۴) همان کتاب، ص ۱۴۳
- (۱۵) همان کتاب، ص ۱۵۸ (۱۶) همان کتاب، ص ۱۵۹، (۱۷) نگاه کنیده: مدارج النبوة مراتب الفتوة، شیخ عبدالحق محدث دهلوی، کانپور، ۱۹۰۴ م، ج ۱، ص ۳ و مکتوب عمان مؤلف برای جهانگیر پادشاه بمناسبت درگذشت پدرش، اکبر شاه کبیر. در کتاب حیات شیخ عبدالحق محدث دهلوی، تألیف خلیق احمد نظامی، دهلی، ۱۹۵۳، ص ۳۷۸ - ۳۸۵ (۱۸) بنابگفته جان ریپکا، در زبان فارسی، بعد از مدارج النبوة فی مدارج الفتوة تألیف معین الدین براهی (م ۹۰۷ هـ) در سیرت نبوی این مقبول ترین اثری است. نگاه کنیده: *شیراز علمی و مطالعات فرسنگی*
- Jau Ryfka, History of Iranian Literature,  
Ed. Karl Jahn, Leyden, 1968, p. 450
- (۱۹) شیخ سرهندي دريكي از مکتوباتش به شیخ عبدالمعز محدث دهلوی از خدایاتش چنین تقدیر میکند، «وجود شریف ایشان در این غربت اسلام اهل اسلام را منتهم است» دفتر مکتوبات، دفتر ۲، مکتوب ۲۹.
- (۲۰) برای اطلاع از نظریه ابن العربی رجوع کنیده، سه حکیم مسلمان تألیف سید حسین نصر، ترجمه احمد آرام، تیریز، ۱۳۸۶ هـ. ص ۱۲۷ - ۱۲۸ (۲۱) بنقل از رود کوثر، شیخ محمد اکرام، لاهور، ۱۹۷۰ (چاپ پنجم) ص ۲۵۷
- (۲۲) Sources of Indian Tradition Wm. Theodore de Bary and others, Columbia University Press, New York, 1968. p. 449 ff.



(۲۳) رود کوثر (اردو). دکتر شیخ محمد اکرام، لاہور، ۱۹۷۰م (چاپ پنجم).

... حیات مجدد، پروفیسر محمد فرہان، لاہور.

اردو دايرة المعارف اسلاميه، دانشگاه پنجاب، لاہور ۱۹۶۴، جلد دوم، صفحہ ۱۲۶-۱۳۰

— Farman, Muhammad, «Shaikh Ahmad Sirhindi, A History of Muslim Philosophy, Ed. M. M. Sharif, Oho Harrassowitz. Wiesbaden, 1966. Jol. II

— Ikram, S. M., History of Muslim Civilization in india and parisian, Ed. S. A. Rashid Lahore,

— Rizvi, S. A. A., Muslim Revivalist Mouement in Northern India in the Sixteenth and Seventeenth Centuries, Agra 1965. Qurchi, 1. H., The muslim community of The indo – Pakistan sabcontinent, "S-Graueuhage, 1962

— Ahmad Aziz Studies in islamie culture in indian environment Oxfod, 1964  
(۲۴) Castes.

(۲۵) Bhakti (۲۶) اخبار الاخیار، ص ۲۹۱ (۲۷) بنقل از رود کوثر، ص ۳۱۷

(۲۸) بنقل از همان کتاب، ص ۳۲۹.

(۲۹) زادالمحققین، کتابخانہ معرکزى دانشگاه تهرآن، عکس شماره ۲/۴۷۹۱- (۳۰) همان کتاب

(۳۱) آزاد باکرامی در سیحۃ المرجان، چاپ بمبئی، ۱۳۱۳ هـ. (ص ۴۸) مینویسد: و استدلال

العلماء بهذا القول على ان المجدد يدعى ان مقامه فوق مقام الصديق الاكبر رضى الله عنه فشد و الزطاق على خصامه و احضروه عند السلطان جهانگیر ... «نیزن . ك . تذکرہ علمای ہند مولوی

رحمان علی، لکھنؤ، ۱۹۱۴ م، ص ۱۱. (۳۲) سیحۃ المرجان، ص ۴۸ (۳۳) خزینة الاصفیاء، لکھنؤ،

۱۲۹۰ هـ. ج ۱، ص ۶۱۲ (۳۴) تذکرہ علمای ہند، صفحہ ۱۱ (۳۵) تزك جهانگیرى صفحہ ۲۷۵

بنقل از رود کوثر، صفحہ ۲۶۸

(۳۶) تزك جهانگیرى بنقل از رود کوثر، صفحہ ۲۷۱ (۳۷) ن . ك . تذکرہ علمای ہند،

صفحہ ۱۲ و نزہة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر الجزء الخامس، للعلامة عبدالحی بن فخرالدین

حسنى، حیدرآباد دکن، ۱۹۵۵ م، صفحہ ۴۳. (۳۸) زبدة المقامات صفحہ ۱۵۹